

ویرجینیا وولف ناشر آثار کاترین
منسفیلد و تی. اس. الیوت که جوینس را رد
کرد، بارها و بارها اذعان داشت که
قضاوت در مورد کار هم طرازانش
هنریست بسیار دشوار.

۲۷۸

ویرجینیا وولف در نامه‌ای به تاریخ مارس ۱۹۲۲، خطاب یکی از دوستانش - ژات کیس - نوشت: «افکار عمومی را در جریان اظهارنظرهای من قرار ندهید؛ چون می‌گویند که نویسندگان حسودند». او فقط با چند جمله تکلیف داستان کوتاه Félicité را که کاترین منسفیلد - مثلاً دوستش - نوشته بود یکسره کرد: «آنقدر درخشان بود - آنقدر سنگین، تو خالی، احساساتی که من با شتاب به سمت کتابخانه رفتم تا چیزی بنوشم: شکسپیر، کنراد یا حتی ویرجینیا وولف». و چون این انتقاد شدید را کافی نمی‌دانست، اضافه می‌کند: «هر منتقدی می‌تواند گول بخورد؛ خلاصه کنم که من هم در اشتباهم (شما مواظب باشید گول نخورید، گول این خوان گسترده فروتنی الکی را)». در همان نامه هم او به همسر دوستش جان میدلتون موری John Middleton Murry، به خاطر تعریف و تمجید اغراق‌آمیز از کار زنش در جمع می‌تازد...

قلم ویرجینیا وولف نیش‌دار است؛ اما ریاکارانه نیست. وقتی Félicité به بازار آمد، او تمامی نقدهای خود را تقدیم منسفیلد کرد؛ البته تفسیرها غیر مستقیم و پیچیده و ابهام‌آلود بود: «واقعاً دلم می‌خواهد نظر خودتان را درباره‌ی کتابتان بدانم؛ همین‌طور آن چه را که دیگران درباره‌ی آن گفته‌اند. منتقدین به وجد آمده‌اند؛ اما باید پذیرفت که منتقدین احمقند. آیا می‌خواهید من هم در موقعیتی مناسب نظر خودم را بگویم؟ گاهی فکر می‌کنم که ما با تمام تفاوت‌هایی که بینمان هست، مشکلات مشترکی داریم.» در یادداشت‌های روزانه‌ی وولف هم، به تاریخ ۵ ژوئن

۱۹۲۰، می خوانیم: «با هیچ کس دیگری نمی توانم این گونه بی پروا از نوشتن صحبت کنم.» البته انزجار ویرجینیا شامل تمام آثار منسفیلد نمی شد. یک ماه قبل از اولین چاپ Félicité و زیر ذره بین رفتن آن، ویرجینیا و همسرش لئونارد، Prélude را در هوگارد پرس منتشر ساختند. داستان کوتاه بلندی که گرچه «کمی در هم بر هم و سیراب از رئالیسم مورد پسند بازار»^۲ بود؛ اما توانست نظر ناشر [ویرجینیا] را جلب کند.

انتشارات هوگارد پرس را ویرجینیا و همسرش در بهار ۱۹۱۷ بنیان نهادند. در آغاز هدف این بود که فقط کتاب های خودشان را منتشر سازند؛ اما خیلی زود دست نوشته های دوستان و هم عصران هم جذب آن شد. بعد از نشر کتاب Two stories که امضاء لئونارد و ویرجینیا را داشت و پس از آن کار منسفیلد، در سال ۱۹۱۹ پاریس، اثر هوپ میرلس Critic in Judgment, Hope Mirrales، اثر جان میدلتون موری John Middleton Murry و اشعار توماس سترن الیوت جوان را هوگارد پرس منتشر کرد. الیوت که امریکایی بود، پس از ازدواجش در لندن مستقر شده بود و نزد هریت ساو و در Harriet Saw Weather مدیر مجله ی The Egoist کاری برای خودش دست و پا کرده بود. نشان به این نشان که - با توجه به مجموعه ی ارزشمندی از کتاب هایی که مجله در اختیار داشت - الیوت توانست در سال ۱۹۱۷ نخستین مجموعه ی شعر خود را به نام Prufrock and Other Observations منتشر سازد. لئونارد وولف که تحت تأثیر اشعار این غریبه قرار گرفته بود خواستار ملاقات با او شد. در سال ۱۹۱۸، الیوت برای نخستین بار از آستانه هوگارد هاووس گذشت. بعد از مجموعه ی اشعار، در سال ۱۹۲۳ نوبت به The Waste Land رسید که انتشارات وولف ها چاپ آن را بر عهده گرفت. ویرجینیا به دست خود همه ی کارها را انجام داد. پانزده سال بعد، بعد از گذراندن شبی طولانی در معیت شاعر، ویرجینیا در یادداشت هایش می نویسد: «او دوست قدیمی عزیزی است. از خودمان است و با بقیه فرق دارد»^۳.

در سال ۱۹۱۸ هریت ساو و در به توصیه ی الیوت، بخش رمانی از یک نویسنده ی گمنام ایرلندی را که در پاریس زندگی می کرد به وولف ها داد؛ نام این نویسنده جیمز جویس بود. واکنش اولیه ی آن ها تقریباً مثبت بود: «ما هر دو، دست نوشته را خواندیم. به نظر می رسد نویسنده قصد دارد دامنه ی بیان و تعابیر را مدام به عقب و عقب تر براند؛ اما همواره در یک جهت»^۴. اما ویرجینیا خیلی زود در مقابل جویس جبهه گیری کرد: «آیا ما باید زندگی مان را وقف چاپ این کتاب بکنیم؟ مطالب توهین آمیز و خلاف آداب در آن، آن قدر فراوان است، به عنوان نمونه: «رفتارشان شبیه پیر دخترهایی بود که دگمه پیراهنشان را تا بیخ گلو بسته بودند». تمام کتاب بافتی غیراخلاقی دارد»^۵. هر چه بود، حجم زیاد کتاب برای انتشارات هوگارد که بودجه قابل توجهی نداشت مهم ترین مانع نشر بود؛ و این بهانه ای شد برای رد یک شاهکار ادبی پر

تی. اس. الیوت به دفعات سعی کرد دوستان خود را متقاعد کند که اولیس از پی رنگ خوبی برخوردار است. در نهایت کتاب در پاریس ناشری برای خود پیدا کرد و به دست سیلویا بیچ سپرده شد. ویرجینیا برای خرید کتاب ثبت نام کرد و به محض این که کتاب به دستش رسید به خواندنش پرداخت. دلش میخواست بداند دیگران چه چیزی در این کتاب یافته‌اند که او متوجه آن نشده است. گرچه این بار عکس‌العمل او ملایم‌تر بود؛ اما باز هم متقاعد نشد. این طور به نظر می‌رسد که، علاوه بر «کسلی عظیمی»^۶ که در جای جای کتاب عارض خواننده می‌شود، همان «همان احساس دل بهم خوردگی را در ما ایجاد می‌کند که مشاهده‌ی دانشجویی در حال خارااندن جوش هایش». این کتاب که پر از زشت‌گویی و درشت‌گویی است کاملاً نشان از کار یک کارگر خود آموخته را دارد. «خلاصه، با تمامی تلاشش برای این که دل «تام» را نشکند، سرخورده اعتراف می‌کند: «من اولیس را تمام کردم؛ فکر می‌کنم کار خامی است. البته نبوغ در آن دیده می‌شود؛ اما این زلال‌ترین آب نیست. کتاب پر از روده درازی است. تلخ است. پر مدعا است. مبتذل هم هست، آن هم نه فقط به معنای عامیانه‌اش؛ بلکه به معنای ادبی‌اش هم»^۷.

قبل از این که بخواهیم کورکورانه، به یک نتیجه‌گیری از نوشته‌های این نویسنده زن بریتانیایی و یا از محافظه‌کاری ادبی او برسیم؛ خوب است درنگی کنیم بر این جمله‌ی کوتاه از او، که در یادداشت‌های روزانه‌اش به چشم می‌خورد: «شکی نیست که زیبایی نهایی یک اثر، همواره از دید هم عصر آن پوشیده می‌ماند؛ اما برای من یکی دست کم باید وارونه‌ی آن می‌شد؛ من چنین نبودم. این صحت دارد که من به عمد معارضه کردم؛ وانگهی تعریف و تمجید تام هم مرا خیلی قلقلک داده بود»^۸.

حسادت بود؟ برای ویرجینیا این احساس ناشناخته‌ای نبود. وی نمی‌توانست پذیرای توفیق آثاری باشد که ردشان کرده بود؛ یا به بعضی از دوستانش - اگر به طیف وسیع‌تری اشاره نکنیم - مثل لیتون ستراشی Lytton Strachey یا ویتا ساکویل وست Vita Sackville - West رشک می‌برد که راحت می‌نوشتند. وانگهی وولف، به شدت از نقد آثارش توسط دیگران هراس داشت.

ویرجینیا، منتقدی بود حرفه‌ای که از این راه امرار معاش می‌کرد. او بارها از خود در مورد این هنر مشکل پرسش کرده بود؛ به خصوص زمانی که باید در مورد کار یک هم طراز خود نظر می‌داد؛ آن وقت این مهم برایش نه تنها مشکل بلکه غیر ممکن می‌نمود: «یک نویسنده‌ی معاصر نمی‌تواند از ضربه‌ی دو منتقد که با هم سر یک میز شام می‌خورند و هم زمان در مورد یک کتاب واحد دو نظریه کاملاً متفاوت ارائه می‌دهند مصون بماند. دست راستی می‌گوید که این شاهکار نثر انگلیسی است و برای دست چپی چیزی نیست مگر توده‌ای کاغذ سیاه شده که اگر دود آن

خفه‌مان نکند فقط به درد انداختن توی آتش می‌خورد^۹». همیشه راحت‌تر می‌توان در مورد کارهای گذشتگان، مثل کیتس Keats یا میلتن Milton نظر داد تا در مورد رمانی که به تازگی منتشر شده و هنوز فرصتی نشده تا از آن فاصله گرفت، آن را سنجید یا با دیگر آثار مقایسه کرد. وولف به ندرت ریسک می‌کرد؛ اما با این وجود در لابلای مقالات و نوشته‌هایش می‌بینیم که بیلانی از عصر خود ارائه می‌دهد: «شعر، ولو کم قطعاً به حیات خود ادامه خواهد داد؛ مثل بعضی از اشعار ییتس Yeats، دیویس Davies، دو لا مار De La Mare بعضی از کارهای لاورنس Lawrence در اوج است؛ اما اغلب آن‌ها حال و هوای متفاوتی دارند. آقای بی‌بهم Beebohm هم در نوع خودش معرکه است؛ اما نوع او خیلی نوع طراز بالایی نیست. بی‌شک بخش‌هایی از Far Away and Long Ago میراثی خواهد بود برای آیندگان. اولیس فاجعه‌ای بود فراموش نشدنی - تهوری عظیم، هول‌انگیز از فلاکت^{۱۰}».

تاریخ حق را به جانب او نداد و امروز با فاصله گرفتن از آن دوره، به راحتی شاهد هشیاری اویم از نقد زمانه‌اش: «اغلب منتقدین پشت به زمان حال می‌کنند و چشم از گذشته بر نمی‌دارند. آرام و سر به زیر در مورد نوشته‌های اکنون نظر نمی‌دهند و این مهم را به وقایع‌نگاران می‌سپارند؛ خود این واژه حکایت را گذر دارد، گذر خود و گذر اشیاپی که آن‌ها را احاطه کرده است^{۱۱}». وولف خود از گروه «منتقدین» بود و تا جایی که می‌شد از نوشتن در مورد هم عصرانش پرهیز می‌کرد و ترجیح می‌داد، همانطور که در اثر دو جلدی‌اش Reader Common شاهدیم^{۱۲}، به نسل‌های گذشته بپردازد؛ به آثاری که به او نیرو و الهام می‌بخشید؛ حتی در بدترین لحظات از ناامیدی. در ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۲ او آرزو داشت در واپسین روزهایی که برایش مانده همچنان موفق باشد، «از میان ادبیات انگلیسی به راحتی گذر کند، از چاسر گرفته تا لاورنس، درست مثل نخ‌کی که با آن می‌توان کره را برید یا مثل حشره‌ای که در مسیر خود هر چه کتاب می‌بیند می‌جود و پیش می‌رود».

- (۱) ادبیات، ص ۲۰۰. ترجمه کلود دو مانوئلی، نشر سوی Seuil
- (۲) یادداشت‌های روزانه، ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۸. ترجمه کولت ماری هوپه، نشر ستوک Stock (۸ ج)
- (۳) همان، ژوئن ۱۹۳۵
- (۴) همان، ۱۸ آوریل ۱۹۱۸
- (۵) همان، ۱۵ ژانویه ۱۹۴۱
- (۶) همانجا
- (۷) همان، ۶ سپتامبر ۱۹۲۲

(۸) همان، ۷ سپتامبر ۱۹۲۲

(۹) «آنچه که هم عصر را حیرت زده می‌کند»، در هنر رمان نویسی، ص. ۳۲. ترجمل رز سلی،

۱۹۶۲

(۱۰) همان، ص. ۳۶

(۱۱) «پل باریک هنر»، همان، ص. ۶۶

(۱۲) یک جلد از Commun des lecteurs اخیراً توسط نشر Arche به چاپ رسیده است. ر.ک. به

ص. ۴۰ همین شماره.

● بثاتریس موسلی بنت مدرس ادبیات در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی است. او همچنین بیوگرافی‌هایی از والری لاریو Valery Larbaud (ناشر، فلمازیون، ۱۹۸۸، برنده جایزه بیوگرافی فرهنگستان فرانسه) و ویرجینیا وولف (ناشر، دو ژسه، ۲۰۰۱) را منتشر ساخته و بیوگرافی ماکس ژاکوب Max Jacob را در دست تهیه دارد که انتشارات فلمازیون آن را منتشر خواهد ساخت.

● گفته‌های ویرجینیا وولف. هیجانان. ویرجینیا وولف در مقاله‌ای به سال ۱۹۱۹ چنین نوشت: «به هیجانی دچار شدن، خود را به آن سپردن، به پایان بردن و رها شدن از آن، آزمونی ست یکسان در ادبیات و در زندگی.» این مهم است.

این نویسنده به موازات نوشته‌های تخیلی‌اش، همواره در زمینه‌ی نقد ادبی فعالیت داشته، و خود اعتراف می‌کند که ترجیح می‌دهد در کنار کسانی باشد که مطالعه را دوست دارند نه آنانی که تحصیل را دوست دارند و هیجانان برای او همیشه هیجانان ادبی بوده است. چنین است که فاصله‌ی میان مکان زایش سخن و مکان رد و بدل آن به حداقل می‌رسد. هیجانان زندگی را واژه‌ها بیان می‌کنند. به قول سارتر «هر فن رمان نویسی ما را به یک متافیزیک احاله می‌دهد.»